

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

طلیعه حسنی و افزوده پورتال
۱۴ دسمبر ۲۰۲۱

افغانستان در بیست سال اشغال امریکا و ناتو با همکاری دولت‌های دست‌نشانده



در توضیح چرائی ظهور مجدد طالبان و نبود مقاومت مردمی در برابر پیشروی آنها، گذشته از زد و بندهای امریکا و ناتو با دولت افغانستان و طالبان، باید دلایل بسیار قابل اعتنای دیگری را در وضع زندگی رو به سقوط دایمی مردم این کشور جست و جو کرد. وضعیتی که بخش بزرگی از مردم خود را در شرایط فلاکت‌بارتری نسبت به زمان حکومت قبلی طالبان می‌بینند. گسترش افسار گسیخته فقر، آوارگی، نبود بهداشت و فساد و رشوت خواری، زورگیری و باج‌گیری، ناامنی، توهین و تحقیر، ظهور یک‌شبه طبقه‌ای مرفه بی‌هیچ زحمتی؛ و با کم‌رنگ‌شدن همه معیارهای اخلاقی و انسانی، تبدیل پول به تنها معیار ارزش و قدرت در جامعه و تفنگ و تیربار وسیله حفظ آن!

گزارش پیش‌رو، تنها نگاه اشاره‌گونه‌ای است به برخی از برجسته‌ترین جنبه‌های مختلف زندگی مردم در بیست سال اشغال نظامی افغانستان که هریک می‌توانند موضوع یک پروژه تحقیقی مهم و جداگانه باشند. پایه این نوشته دو گزارش میدانی، اولی شامل سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۶ (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷)، توسط خانم ژیلای بنی یعقوب، روزنامه‌نگار جسور ایرانی در کتاب «افسوس برای نرگس‌های افغانستان»؛ و دیگری شامل سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶ (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷)

توسط «کارستن ینسن» و «آندرس هامر»، دو روزنامه‌نگار دنمارکی در کتاب «جنگ بی‌پایان» با ترجمه خوب رشید طاهری می‌باشد.

الف: خانه‌های ویران شده و آوارگی مردم

افغان‌ها بسیار زود فهمیدند که وعده صلح و دموکراسی غربی‌ها دروغ و سرابی بیش نیست؛ چرا که آنها خود براحتی ویران می‌کردند، تجاوز و غارت می‌کردند و جان انسان‌ها را می‌گرفتند؛ و با یک حمله هوایی، تعداد بی‌شماری قربانی با نام و گمنام و زندگی‌های نابود شده از خود به‌جای می‌گذاشتند! یک سال بعد از یورش بربرمنشانه امپریالیستی به این کشور، مردم در همان خانه‌هایی که در نتیجه بمباران ارتش امریکا، ناتو و نیروهای ائتلاف ویران شده بودند، زندگی می‌کردند. «می‌پرسم: در میان این باد عجیب و خاک غریب و در این خانه‌های ویران بدون در و پنجره چطور این مردم روزگار می‌گذرانند؟ و در این سرما که لابد یکی دو ماه دیگر بیشتر هم می‌شود؟ می‌گوید: «وقتی چاره‌ای نباشد و مجبور باشی...» بقیه‌اش را نشنیدم، ... به سرفه افتاده بود. انگار باد یک‌هو خاک زیادی را توی حلقش ریخت.» (بنی یعقوب، ص ۵۴)

در واقع بیش از ۴۰ سال صدور «دموکراسی» و «دولت‌سازی» با راکت، بمب خوشه‌ای، مینی‌ناک، پهباد و مادر بمب‌ها بر سر خانه و کاشانه مردم افغانستان، گذشته از بر جای گذاشتن هزاران هزار کشته، هزاران هزار بی‌دست و پا و چشم و گوش و افلیج، هزاران هزار کودک یتیم و بی‌پناه، میلیون‌ها نفر نیز یگانه سرپناه فقیرانه خود را از دست دادند. در بیست سال اخیر، با وجود «فرشتگان» حامل «دموکراسی» در این کشور، هر ساله بیش از صد هزار افغان به کشورهای مختلف در همسایگی و اروپا تقاضای پناهندگی دادند. (ینسن و هامر، ص ۲۴۳) طرفه این که این گروه را می‌توان افغان‌های «خوشبختی» فرض کرد که حداقل، امکان مالی برای اجرای چنین تصمیمی را داشتند. اما فاجعه تکان‌دهنده را در حاشیه شهرها و بیابان‌های مناطق مرزی این کشور می‌توان دید؛ جایی که مملو از بی‌پناهایی است که در سرمای استخوان‌سوز پائیز و زمستان، و گرمای سوزان تابستان در خیمه‌ها، حلبی‌آبادها و حفره‌های گورمانند، در معرض بادهای ۱۲۰ روزه بنیان‌کن، میان ریگ و خاک و گل با سهمیه نان خشکی در جاده مرگ تدریجی روز را به شب می‌رسانند. به گفته لطیف پدram، رهبر حزب کنگره ملی افغانستان و منتقد سیاست‌های امریکا، ویرانی‌ها بعد از پنج شش سال در پایتخت همچنان باقی بود. «از کابل به شهرهای دیگر بروید، هیچ نشانه‌ای از بازسازی نخواهید دید.... این چند ساختمان که [در کابل می‌بینید] یا از پول مواد مخدر یا از پول‌های بادآورده سال‌های جنگ که در اختیار آدم‌های قدرتمند بوده، ساخته شده؛ آن هم توسط کارگران پاکستانی که نیروی کار خیلی ارزانی هستند؛ بنابراین حتی برای کارگران ما اشتغال ایجاد نکرده است. در شهر کابل حتی یک پروژه خانه‌سازی و شهرسازی نمی‌بینید که مربوط به دولت باشد و با اقساط مناسب در اختیار خانواده‌های فقیر قرار بگیرد. ما الان در کابل صدها هزار مهاجر داریم که در حلبی‌آبادها یا زیر خیمه‌های پلاستیکی زندگی می‌کنند. یک مورد را نمی‌توانید نشان بدهید که بعد از پنج سال با این کمک‌های ۱۵ میلیارد دلاری برای مردم شهرک‌سازی شده باشد.» (بنی یعقوب، ص ۲۸۹)

ب: گرانی و گسترش نابرابری

حدود یک سال بعد از سقوط طالبان و استقرار نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان (پائیز ۲۰۰۲)، بیش از ۸۰۰ تشکل غیردولتی توسط کشورهای غربی تنها در کابل تأسیس شد و توزیع کمک‌های بین‌المللی به آنها واگذار گردید. عملکرد این مؤسسات خارجی یک طبقه جدید اجتماعی در افغانستان به وجود آورد و نابرابری اقتصادی و فساد در

جامعه را به شدت افزایش داد. «در حالی که کارمندان دولت و حتی وزیران ما در افغانستان ماهانه پنجاه دالر حقوق می‌گیرند، این مؤسسه‌های خارجی به کارمندان محلی خود هشتصد تا هزار دالر در ماه حقوق می‌دهند. خودشان هم که حقوق‌های نجومی چند هزار دالری می‌گیرند، با اجاره کردن خانه‌های گران‌قیمت و خریدن اتومبیل‌های آخرین مدل، نه فقط به نابرابری در افغانستان دامن می‌زنند که بخشی از کمک‌های بین‌المللی را نیز هدر می‌دهند... پول همه این‌ها از محل همان کمک‌های بین‌المللی تأمین می‌شود؛ همان کمک‌ها که قرار بود با استفاده از آن وضع مردم افغانستان بهتر شود.» کمترین اجاره بهای آپارتمان‌های در اختیار خارجی‌ان، ۲۰ برابر حقوق یک کارمند دولت است و این تفاوت در مواردی به بیش از ۲۰۰ برابر می‌رسد! «امریکائی‌ها بهترین مواد غذایی، میوه و سبزی و انواع مشروبات الکلی را با هوایما از امریکا برای نیروهایشان به اینجا می‌آورند، آن هم از محل همان کمک‌ها.» در واقع خارجی‌ها برای افغان‌ها کاری جز بالا بردن قیمت‌ها انجام ندادند. رزاق مأمون، نویسنده کتاب «راز خوابیده»، معتقد است «تفاوت فاحش حقوق و دستمزدها در افغانستان، تضاد طبقاتی را افزایش داده است؛ تفاوتی که مردم را دیوانه می‌کند.» (بنی یعقوب، صص ۴۵ و ۲۶۷)

پ: بی‌آبی و بی‌برقی مشکلی سراسری بعد از ۲۰ سال

در این سال‌ها برق و آب در افغانستان، حتی در شهر کابل کالاهای لوکسی بودند که صاحبان قدرت، گاه به عنوان هدیه به یکدیگر می‌دادند. خانه‌های کابل، حتی سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دولتی اغلب تنها یک ساعت در روز آب لوله‌کشی داشتند. از آب بهداشتی خبری نبود و برای نوشیدن یک قطره آب باید ساعت‌ها در صف بود. حتی آپارتمان‌های با اجاره‌های چند هزار دالری ساعات بسیار محدودی به آب دسترسی داشتند. در بیشتر شبانه‌روز در کابل برق هم نبود و سفارتخانه‌های خارجی و کسبه پولدار برق را با استفاده از ژنراتور خصوصی تأمین می‌کردند و مقابل در بسیاری از مغازه‌ها چراغ‌های قدیمی توری روشن بود. هر نوع سوخت، کالائی کمیاب و گران محسوب می‌شد که تهیه‌اش برای هر کسی امکان‌پذیر نبود. گزارش‌ها از سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۳ نیز تأیید می‌کنند که مشکل آب و برق همچنان حل نشده باقی مانده و برخی ولایات به شکل جیره‌بندی از برق استفاده می‌کردند. «حامد کرزی که هنوز به طور رسمی رئیس‌جمهور نشده بود به قندهار آمد و به مردم وعده داد که ظرف شش ماه برق‌رسانی شهر، ۲۴ ساعت در شبانه‌روز خواهد بود. یازده سال از آن رویداد گذشته» و این وعده کرزی مانند هزاران وعده دیگر فریبکاران مزدور هرگز به عمل تبدیل نشد. (بنی یعقوب، صص ۳۵ و ۳۷؛ ینسن و هامر، ص ۸۵)

ت: خصوصی‌سازی آموزش و پرورش و بهداشت

لطیف پدرام، در پائیز ۱۳۸۶، با اظهار این نکته که وضع امنیتی کشور هر سال بدتر از سال پیش شده و آمار جنایات شامل آدم‌ربائی، کودک‌ربائی، قاچاق مواد مخدر، قاچاق کودکان، تجاوز و ... هر روز سیر صعودی داشته‌اند، تأکید می‌کند که پسرقت‌ها در زمینه آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها نیز وجود دارند. به گفته او، «هم در زمان برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور دولت اسلامی افغانستان و هم در زمان دولت دموکراتیک خلق افغانستان، آموزش و پرورش و آموزش عالی در افغانستان ملی بود. کسی برای ثبت نام در مدرسه و دانشگاه یا برای خوابگاه دانشجویی پول نمی‌داد... الان ما آموزش رایگان نداریم. در حقیقت نظام آموزشی ما آرام آرام به بخش خصوصی واگذار می‌شود.» پدرام بر نکته مهم دیگری هم انگشت می‌گذارد: «بسیاری از دانشگاه‌ها نیز در اختیار نیروهای خارجی قرار گرفته‌اند و برنامه‌های آموزشی‌شان متناسب با نیاز جامعه ما نیست.» (بنی یعقوب، صص ۲۸۴ و ۲۸۵)

در نتیجه خصوصی‌سازی آموزش و پرورش، گرانی فزاینده، افزایش فاصله طبقاتی، گسترش هر روزه ناامنی و بمباران مدارس و انفجارهای انتحاری، تعداد دانش‌آموزان به شدت کاهش یافته و به رقمی حدود یک‌چهارم واجدین سنی رسیده است. از این‌رو، وقتی از هر زن افغان درباره نیازهای او پرسیده شود، «نخستین چیزی که می‌گوید، نان، آب، بهداشت و غذاست. زنان در افغانستان در مرحله تلاش برای حفظ بقا و زندگی هستند. حتی کیفیت زندگی برای‌شان مهم نیست... و زندگی برای آنها یعنی آب، نان و یک سرپناه... مهم‌ترین نیاز فعلی مردم افغانستان همین سه عامل است و زن و مرد هم نمی‌شناسد. نیازهای اولیه زندگی در این کشور بدون پاسخ مانده است... به ندرت در افغانستان زنی را پیدا می‌کنید که به نبود آموزش برای خودش یا به نبود مدرسه برای دخترانش به عنوان معضل اشاره کند. در واقع آموزش برای آنها هنوز یک کالای لوکس محسوب می‌شود!! دانشجویان بسیاری هم به خاطر مشکلات اقتصادی و ناتوانی در تأمین هزینه‌های ثبت نام و رفت و آمد مجبور به ترک تحصیل می‌شوند. (بنی یعقوب، صص ۷۶ و ۷۹)

نکته قابل توجه این که هم‌زمان با کاهش مستمر دسترسی اکثریت مطلق مردم به امکانات آموزشی، مساجد جدید بزرگ و مجهز با هزینه عربستان سعودی، پاکستان و ایران در شهرهای مختلف افغانستان ساخته می‌شوند و بیشتر ملاحی این مساجد درس‌خوانده‌های مدارس قرآن پاکستان هستند. امکان مانور ملاحی در بین قشر بیسواد زیاد است و درس ریاضی این ملاحی به شاگردان، به جمع و تفریق تعداد تفنگ و شمشیر و اجساد خلاصه می‌شود. بیش از نیمی از مردان افغان توانایی خواندن و نوشتن ندارند. هشتاد درصد زنان نیز بی‌سوادند. در این میان اما نکته قابل توجه سهم کشورهای اروپایی در تأمین بودجه این مدارس قرآن است. از جمله همین چند سال پیش دولت ناروی متعهد به پرداخت مبلغ شش میلیون کرون در یک برنامه پنج ساله به این مدارس شد. (ینسن و هامر، صص ۵۴ و ۱۱۳)

وضعیت بهداشت نیز در این سال‌ها همپای آموزش و پرورش، در معرض تهاجم‌های گوناگون، از جمله حمله راکتی ناتو، مهاجمان مسلح، اختلاس از بودجه‌های تخصیص داده شده به بهداشت... و نیز آفت ویرانگر سیاست‌های نئولیبرالی یعنی خصوصی‌سازی بوده است. یک پزشک دنمارکی وضعیت بیمارستان گرشک (از مناطق تحت کنترل نیروهای نظامی دنمارک) را با طنز گزنده‌ای، که ویژه مناطق جنگی است، چنین بیان می‌کند: «تنها عمل جراحی مورد علاقه در بیمارستان گرشک بریدن دست و پاست و تنها پیشرفتی که در این زمینه صورت گرفته این است که دیگر عضو قطع شده را در کف اتاق عمل رها نمی‌کنند، بلکه از پنجره بیرون می‌اندازند تا خوراک لاشخورها شود.»

تنها بیمارستان قندوز در سال ۲۰۱۵ در طول ۴۵ دقیقه بمباران نیروهای نظامی امریکا ویران شد و در نتیجه آن بیش از ۴۲ بیمار و پزشک و کادر درمان کشته شدند. این در حالی بود که پزشکان بدون مرز شاغل در این بیمارستان، هم پیش از حمله و هم در طول بمباران بارها با مرکز فرماندهی امریکا تماس گرفتند، اما بمباران متوقف نشد. او باما بعدها بابت این بمباران پوزش خواست!

همچنین برای نمونه در حیف و میل کمک‌های ارسالی، از پنج میلیارد کرون بودجه کمک مالی دنمارک به افغانستان، تنها مبلغ ناچیزی به بهبود وضعیت بیمارستان گرشک اختصاص داشت، در حالی که پیشرفت‌های درمانی و بهداشتی افغانستان سهم زیادی در سخنرانی‌های سیاستمداران دنمارک داشت! در افغانستان بهداشت به شرکت‌های خصوصی واگذار شده است. این شرکت‌ها خود را نهادهای غیرانتفاعی می‌نامند اما در واقع بر اساس اصل سود عمل می‌کنند. همگام با کنترل فزاینده طالبان بر کشور، مشکل مراکز درمانی بزرگ و بزرگتر می‌شود. (ینسن و هامر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۲۳ و ۲۲۵)

ث: اشاعة فساد و فحشاء، و دلایل نفرت افغان‌ها از خارجیان

به گفته لطیف پدرام، مسأله دیگری که باعث نارضایتی مردم شده، وجود زندان‌های خصوصی نیروهای خارجی است. در این زندان‌ها مثل زندان «ابوغریب» عراق به زنان افغان تجاوز شده است. امریکائی‌ها در این زندان‌ها به مردان هم تجاوز کرده‌اند، برای مثال به یک درجه‌دار وزارت کشور که عاقبت خودکشی کرد. نیروهای خارجی مردم را بدون دلیل زندانی می‌کردند؛ آن هم در زندان‌های خصوصی. زن‌ها را به زندان می‌آوردند بی‌آن که محارم‌شان با آنها باشند. پدرام تأکید می‌کند، قطعاً در زمان روس‌ها چنین مسایلی اتفاق نمی‌افتاد. پایگاه‌های امریکائی‌ها تبدیل به میکده و عشرتخانه شده‌اند. نیروهای خارجی پیوسته ارزش‌ها و باورهای اعتقادی و دینی مردم را مورد تهاجم قرار می‌دهند. در کنار این فقر و بیکاری، اخراج از کار نیز بیداد می‌کند. اکنون شرط استخدام در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی تسلط به زبان انگلیسی است. کجای دنیا زبان انگلیسی شرط استخدام در وزارتخانه‌های یک کشور است؟ حالا چنین شرطی را برای وزارت خارجه بگذارند، قابل پذیرش است، اما کارگر خدمات شهری که فاضلاب شهری را جمع‌آوری می‌کند، چرا باید زبان انگلیسی بلد باشد؟ همه اداره‌های دولتی و همین‌طور تشکلهای غیردولتی با این شرط، همه آدم‌هایی را که در ایران و روسیه درس خوانده‌اند تصفیه می‌کنند.... در جامعه‌ای که زن حق ندارد، بدون دلیل با مردان سلام و احوال‌پرسی کند، دایر کردن فاحشه‌خانه، عکس‌العمل شدیدی در مردم ایجاد می‌کند. امریکائی‌ها انتظار دارند این ملت چنین چیزهایی را تحمل کنند. فقط در شهرک مکرویان کابل ۳۰۰ فاحشه‌خانه وجود دارد. (بنی یعقوب، ص ۲۹۸)

ینسن و هامر نیز درباره دلایل نفرت افغان‌ها از خارجی‌ان می‌نویسند: «درک این مسأله دشوار نیست که ناامنی، خشونت به بار می‌آورد و نوک پیکان خشونت به سوی خارجی‌ان گرفته می‌شود. خشم متوجه کسانی است که به عقیده افغان‌ها سزاوار نفرت‌اند. خشم‌شان متوجه بیگانگانی است که به افغان‌ها به چشم تحقیر می‌نگرند، آنها را طوری بازرسی بدنی می‌کنند که انگار مادرزاد بمب‌گذار انتحاری‌اند. از کسانی خشمگین‌اند که بر جسد افغان‌ها پیشاب می‌ریزند، قرآن‌سوزی به راه می‌اندازند و فلم رفتارهای غیرانسانی‌شان را در یوتیوب به اشتراک می‌گذارند. خشم افغان‌ها متوجه طالبان نیست، در حالی که طالبان بیشتر، غیرنظامیان را به قتل می‌رسانند... مردان غربی اونیفرم‌پوش همه آن چیزهایی را دارند که افغان‌ها هرگز به دست‌شان نمی‌رسد.» (ص ۱۱۲) افزایش نفرت مردم از نیروهای غربی، موجب شده طالبان هر روز بتوانند سربازان بیشتری را از میان مردم برای همکاری به سوی خود جلب کنند. (بنی یعقوب، ص ۲۶۶)

ج: مسایل زنان

آنچه در زمان حضور نیروهای اشغال‌گر در ظاهر زندگی اجتماعی افغانستان تغییر کرد، نتیجه تحمیل نمادهای غربی با زور به جامعه شدت سنتی این کشور با ادعای مدرن کردن آن بود. این تلاش مثلاً برای رهایی زنان از قید و بندهای سالیان با تشویق‌شان به استفاده از لباس‌ها و آرایش‌های غربی آغاز شد. اما تا آنجا که مربوط به حقوق زنان، حمایت‌های اجتماعی و قانونی و اقتصادی می‌شود، در شرایط فقر گسترده و بی‌سوادی ۸۰ درصدی زنان، به جز تلاش فردی تعداد انگشت‌شماری از زنان افغان هیچ معجزه‌ای صورت نگرفت. همچنین به دلیل ادامه جنگ و گسترش ناامنی و فساد، حضور زنان در جامعه، حتی در شهرهای بزرگ همراه با خطرات بسیار و تقریباً غیرممکن بود. در نتیجه حمله به زنان و اسیدپاشی، بسیاری از خانواده‌ها مانع رفتن دختران خود به بیرون از خانه و مدرسه می‌شدند و با توجه به اعتقادات شدت خرافی همراه با تعصب، حتی مادران به دختران خود می‌گفتند: «ترجیح می‌دهم بی‌سواد باشی ولی بدن متلاشی‌ات را در کوچه و بازار نبینم.» تنها ترس از دست دادن فرزند نبود که مادر را به بیرون کشیدن دخترش از مدرسه وامی‌داشت، اگر بدن متلاشی و دست و پای بریده دختری جلوی چشم نامحرم قرار بگیرد آبروی خانواده به خطر می‌افتد! (ینسن و هامر، ص ۸۴)

بسیاری از افغان‌ها مخالف رفتار تحمیلی طالبان با زنان‌اند، اما با شیوه تحمیلی امریکائی‌ها هم سر آشتی ندارند. از نظر آنها چنین مدرن کردن چیز بی‌جای و ویرانی نیست، روشی که به تعمیق شکاف و افزایش تضادها می‌انجامد. درباره زندگی زنان در این دوره باید در مجالی دیگر به تفصیل نوشت، اما به یقین می‌توان گفت که تنوع مشکلات، پیچیدگی و بغرنجی‌های مسایل زنان افغان هرگز نمی‌توانست زیر سایه نیروهای اشغال‌گر و دولت‌های دست‌نشانده آنها راهی هرچند باریک به بهبود نسبی بیابند. با این وجود تجربه بیست ساله اخیر زنان شهرهای بزرگ افغانستان و آشنائی با برخی مظاهر زندگی غربی، و مهم‌تر از آن تجربه حضور قدرتمند آنها در حکومت دموکراتیک افغانستان در جامعه، حاوی آموزه‌های عمیقی است که نتیجه آن در این روزها، اعتراض و مقاومت جسورانه زنان در برابر طالبان به دلیل عدم گشایش مدارس دخترانه و آهسته آهسته بستن راه تحصیلات عالی دختران و فعالیت اقتصادی اجتماعی آنها است.

چ: آزادی بیان و مطبوعات

مطبوعات و آزادی بیان نیز در این سال‌ها گذشته از انجام برخی کارهای نمایشی و هدفمند تبلیغاتی، با دشواری‌های جدی مواجه بود تا حدی که انتقاد از صاحبان قدرت در رسانه‌های سراسری یا محلی ممنوع بود و طرح انتقاد تا حد خرد کردن گوینده، اخراج و وادار کردن او به مهاجرت به ولایت دیگر پیش می‌رفته است. لطیف پدram، مسأله ظهور ناگهانی صدها رسانه نوشتاری و تصویری را از زاویه قابل توجهی ارزیابی می‌کند. او معتقد است، صرفاً انتشار ۲۰۰ یا ۳۰۰ نشریه آن هم با این کیفیت نازل، نشانه آزادی نیست. اصلاً در کشوری که ۹۰ درصد مردمش بی‌سوادند، سبز شدن یک شبه ۳۰۰ نشریه مثل قارچ چه معنی دارد؟ اغلب آنها توسط تشکلهای خارجی یا سفارتخانه‌ها تأمین مالی می‌شوند و به آنها وابسته‌اند و موظف به تبلیغ برنامه‌های آنها هستند. جامعه دموکراتیک این نیست که چند نشریه داشته باشد. دوسوم نمایندگان ما در پارلمان آدم‌های عوامی هستند که حتی سواد خواندن و نوشتن ندارند. پارلمان یک شبکه فساد و رشومگیری است. کدام یک از نشریات ما می‌پرسد که ۱۵ میلیارد دالر کمک کشورهای خارجی کجا مصرف شده است؟ آنچه در زمینه رسانه‌ها انجام گرفته هیچ ربطی به ساختار ملی یک کشور جنگ‌زده و نهادینه شدن احزاب و قانونمند شدن جامعه یا دموکراتیک شدن آن ندارد. افغانستان امروز یک پادگان نظامی برای نیروهای اشغال‌گر است. (ینسن و هامر، ص ۲۶۹؛ بنی یعقوب، ص ۲۸۹)

ح: ارتش، پولیس و نیروهای انتظامی

در روزهای انتقال قدرت به طالبان در اواخر تابستان گذشته، اخباری از تسلیم ارتش افغانستان به نیروهای طالبان طبق دستور مقامات از بالا منتشر شد. علاوه بر این، طی سال‌های گذشته، گزارش‌های بسیاری از ناکارائی و ضعف ارتش در صحنه‌های نبرد با جنگسالاران مختلف از جمله طالبان شنیده می‌شد و ناامنی افسارگسیخته و دهشتناکی در جای جای کشور ریشه دوانده بود. بی‌شک از دلایل مهم ناامنی در افغانستان در این سال‌ها، باید اول از حضور نیروهای اشغال‌گر امریکا و ناتو نام برد که نه تنها هرگز مایه ثبات و امنیت نشد، بلکه حفظ بی‌ثباتی و اشاعه آن، هم یکی از اهداف آنها برای تأثیرگذاری در کشورهای همسایه افغانستان بود، و هم وسیله‌ای برای ایجاد رعب و وحشت به قیمت جان و مال مردم این سرزمین با هدف شکستن مقاومت‌های مردمی و وادار کردن آنها به اطاعت از خود. فساد گسترده در صفوف نیروهای نظامی مختلف مسؤول برقراری نظم و امنیت در کشور، عامل دیگر ناامنی و بی‌ثباتی بود. ادعای امریکا این است در این سال‌ها با صرف بیش از ۸۰ میلیارد دالر ارتش ۳۵۰ هزار نفری افغانستان را تربیت و تجهیز کرده است. اما واقعیات مؤید چیزهای دیگری هستند.

بنا بر گزارش‌های سازمان‌های جهانی در سال ۲۰۱۵ وضعیت نظامی کشور اسفبار و حکومت افغانستان در حال فروپاشی بود. به گزارش واحد پژوهش و ارزیابی افغانستان، «ارتش که از بحران اخلاقی رنج می‌برد به بیماری به اصطلاح سندرم اعتیاد دچار است و نمی‌تواند بدون کمک گسترده نیروهای خارجی به وظیفه‌اش عمل کند. این گزارش که بر اساس مصاحبه با نظامیان تهیه شده است، سربازان را فاقد انگیزه معرفی می‌کند. آنها به هنگام درگیری یا از صحنه می‌گریزند و یا برای همیشه از خدمت در ارتش دست می‌کشند. اما طالب‌ها تا لحظه مرگ می‌جنگند. دولت هیچ گونه ستراتیژی نظامی ندارد. همان‌طور که هماهنگی بین نیروهای مختلف نظامی نیز وجود ندارد. اسلحه، مهمات و سوخت ارتش در بازار سیاه به فروش می‌رسد.» (ینسن و هامر، ص ۲۹۷)

بارک اوباما در جنوری ۲۰۱۷ در پایان دور دوم ریاست جمهوری خود اعلام کرد، برای حل مشکل ارتش، ۸۴۰۰ نفر نظامی امریکائی جهت مشاوره و آموزش ارتش در افغانستان باقی خواهند ماند. اما باید پرسید: «از این ۸۴۰۰ نفر چه برمی‌آید که از یک ارتش ۱۵۰ هزار نفره (بالاترین رقم نیروهای اشغال‌گر پیش از آغاز خروج از افغانستان در سال ۲۰۱۴) بر نمی‌آید؟ مشاوره نظامی ارتشی که از تبعیض قومی، تجهیزات ناکافی و فرار دسته‌جمعی سربازان رنج می‌برد؟ آموزش و مشاوره نظامی ارتشی که وفاداری سربازانش به دستمزد ناچیز ماهیانه‌اش بسته است؟ که تازه آن هم تا رسیدن به دست صاحب اصلی‌اش نصف می‌شود، چون افسران عالیرتبه و مقام‌های دولتی سهم خود را از آن تلکه می‌کنند.»

به گفته یک سرهنگ ارتش افغانستان، در ارتش فساد هست و شایستگی‌ها به حساب نمی‌آیند. آنچه اهمیت دارد خویشاوندی و رابطه است. حکومت درست کار نمی‌کند. پولیس مردم را تیغ می‌زند. والیان، فرمانداران، شهرداران و تمام کارکنان دستگاه آموزشی فقط به فکر پر کردن جیب‌های خودشان اند. برای بهبود وضع مردم کار نمی‌کنند... مردم وعده‌های دولت را باور ندارند، دلیلی هم ندارد که باور کنند، دولت رسماً دروغ می‌گوید. **هدف پولیس فاسد حفاظت از مردم در برابر جنایت‌کاران نیست. هدف، حفاظت از پولیس در برابر مردم است.** از این روی زندان مستحکمی که با پول دنمارک ساخته شده برای مرکز فرماندهی پولیس مناسب است.

با قدرت گرفتن تدریجی اما مستمر طالبان در ولایت‌های متعدد، و نیز درگیری بین گروه‌های مختلف باج‌گیر و گروگان‌گیر در مناطق مختلف، دولت افغانستان بنا به توصیه اشغال‌گران، اقدام به تشکیل پولیس‌های محلی از میان مردم عادی کرد. به گزارش ینسن و هامر، «پولیس‌های محلی... اونیرم ندارند، همان شلوار گشاد پُر چین را می‌پوشند و هیچ‌گونه آموزش نظامی ندیده‌اند. مجوز استخدامشان همان تفنگی است که در دست دارند. آنها اغلب به دلیل شناختی که از منطقه دارند تشویق می‌شوند. بیشتر... در جنگ با طالبان، گوشت دم توپ به حساب می‌آیند. فقط یک وظیفه دارند: بکشند یا کشته شوند و البته بیشتر کشته می‌شوند. تنها در همین پاسگاه مرزی در عرض شش ماه گذشته ۱۲ نفر جان باخته‌اند. مأموران پولیس هم مانند سربازان ارتش از تجهیزاتشان گله‌مندند. طالبان اغلب به آنها که اسلحه سنگین و مدرن برای دفاع ندارند، حمله می‌کنند.»

بسیاری از کسانی که امروز چه در پایتخت مقام‌های دولتی را احراز کرده‌اند و چه به عنوان رئیس پولیس، شهردار، فرماندار،... صاحب عناوین رسمی شده‌اند، از جنگ سالارانی بوده‌اند که «شایستگی» خود را طی سال‌ها جنگ علیه دولت دموکراتیک افغانستان و نیروهای ارتش سرخ با کشتن هرچه بیشتر و اعمال شقاوت هرچه تمام‌تر به اثبات رسانده‌اند. این جنگ سالاران در مناطق مختلف با پشتوانه قانونی مقام جدید خود و امکانات به واسطه آن، ملوک‌الطوایفی‌های خشونت‌باری را با نیروهای محافظ شخصی و قوانین من‌درآوردی برپا کرده‌اند. «امروز گروگان‌گیر سابق رئیس پولیس محلی است و چهارصد نفر زیر دست دارد.» داوود یکی از جنگ سالارانی که حالا

پست ریاست شورای شهر را دارد، رئیس قدرتمندی با صد شبه‌نظامی. «وقتی دنا مارکی‌ها هنوز در پایگاه عملیاتی پرایس در پنج کیلومتری گرشک (در ولایت هلمند) به سر می‌بردند، شبه نظامیان داوود هشت ایستگاه بازرسی در اطراف پایگاه را اداره می‌کردند. گفته می‌شود که شبه‌نظامیان افیونی و شندرنبری داوود با تفنگ‌های عهد دقیانوس از پایگاه مستحکم پرایس حفاظت می‌کنند اما واقعیت درست به عکس بود. داوود ماهانه بیست هزار دالر می‌گرفت تا به سوی دنا مارکی‌ها و بریتانیایی‌ها آتش نغشاید»!

مشکل دیگر نیروهای موظف به برقراری امنیت و دیگر مقامات دولتی به جز فساد، غیرمحملی بودن آنهاست. آنها از ولایت‌های بیگانه می‌آیند و دولتی را نمایندگی می‌کنند که همواره در جامعه افغانستان به عنوان عنصری بیگانه عمل کرده و حرفی برای گفتن نداشته است. «در عوض طالبان چارچوب‌هایی ایجاد می‌کند که زندگی در آنها قابل تحمل می‌شود. هر چند که این زندگی برای یک انسان غربی از نظر رفاهی، امنیتی یا آموزشی قابل قبول نیست. اما در اینجا عنصری اساسی‌تر مورد نظر است – دولت در سایه طالبان در بیان امرونی‌هایش بسیار روشن عمل می‌کند و این به کسانی که زیر سلطه‌اش زندگی می‌کنند به شکل متناقضی احساس امنیت می‌دهد.» (ینسن و هامر، ص ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۹۵ و ۲۹۸)

خ: ارتش خصوصی

با پیدا شدن سروکله شرکت‌های خصوصی خدمات نظامی، مشکل بزرگتری برای کشورهای مورد تهاجم‌های امپریالیستی پیدا شد که افغانستان نیز از گزند آن در امان نماند. افراد این شرکت‌ها با لباس‌های نظامی مخصوص به خود، موظف به ارائه خدماتی هستند که پیش‌تر توسط خود سربازان و افسران ارتش انجام می‌گرفت. بنا بر گزارش‌ها، خدمت‌رسانی به ۱۷۵ هزار نیروی نظامی آموزش‌دیده آمریکا در سال ۲۰۱۰ در مناطق جنگی برعهده ۲۰۷ هزار مزدوران این شرکت‌های خصوصی بوده است. خصوصی‌سازی یک بخش از ارتش آمریکا از چند جهت سودمند است: مقررات جنگی شامل سربازان مزدور نمی‌شود و کشاندن آنان به دادگاه به اتهام جنایتی که مرتکب شده‌اند، بسیار دشوار است؛ بخش بزرگی از سربازان شاغل در شرکت‌های خصوصی تابعیت کشورهای عضو ناتو را ندارند و رقم کشته‌شدگان آنها در آمارهای رسمی نمی‌آید!

در لحظه‌ای که این گزارش نوشته می‌شد، تعداد سربازان ارتش آمریکا در افغانستان ۹۸۰۰ نفر بود. براساس گزارش فارن پالیسی تعداد ۲۸۶۲۶ سرباز مزدور شرکت‌های خصوصی به عنوان واحدهای پشتیبانی ارتش آمریکا در افغانستان مستقرند. بنابراین در سال ۲۰۱۷ که آمریکا وارد هفتمین سال اشغال افغانستان می‌شود تعداد نظامیان در این کشور اشغال شده نه ۸۴۰۰ نفر، بلکه بیش از ۳۵ هزار نفر خواهد بود! (ینسن و هامر، ص ۳۰۲)

راستی حال که ادعا می‌شود، سربازان آمریکایی و متحدین ناتوی خاک افغانستان را ترک کرده‌اند، آیا این شامل نیروهای شرکت‌های خصوصی هم می‌شود؟ نیروهائی که به دلیل آزاد بودن از هر قانون و مقررات و نگرانی از تحت پیگرد قرار گرفتن، در کشتن، غارت و تجاوز و هر عمل غیرانسانی و غیراخلاقی خدا را بنده نیستند!

کشت خشخاش و تجارت مواد مخدر

درباره کشت خشخاش و مواد مخدر بسختی بشود در چند خط، حرف‌های ناگفته را گفت. اما می‌توان این نکته را یادآور شد که طالبانی که در دوران امارت اولش کشت خشخاش را بسیار محدود کرده بود، در سال‌های خیزش مجدد، از کشت خشخاش، تهیه و قاچاق مواد مخدر به عنوان یکی از منابع مهم مالی سازمانی بهره گرفت و به همین دلیل با باجستانی

از کشاورزانی که زندگی‌شان تنها به کشت خشخاش وابسته است، موفق به جلب هواداری آنها نیز شد. اما در روند افزایش کشت خشخاش و استقرار آزمایشگاه‌های تبدیل تریاک به هروئین و دیگر انواع مواد مخدر، و صدور آن به جهان، نیروهای نظامی اشغال‌گر نقشی تعیین‌کننده و غیرقابل انکار داشتند که نتیجه آن قرار گرفتن افغانستان در مقام اول این گونه اعمال شیطانی مهلک در جهان است. از دیگر پیامدهای این فعالیت، گذشته از بستر مهمی برای تعمیق فساد، گسترش اعتیاد در داخل افغانستان به میزان بیش از سه میلیون معتاد است.

سخنی پایانی: ترس حاکم بر زندگی افغان‌ها

در پایان اشاره‌های فوق به شرایط رقت‌بار زندگی مردم افغانستان در ۲۰ سال گذشته، توجه به جمع‌بست برخی از شاهدان عینی خالی از لطف نیست. آنها باور دارند، پولی که برای پروژه‌های عمرانی به این کشور سرازیر شده بود، برای بازسازی یک قاره جنگ‌زده کافی بود و کابل را می‌شد هر دو سال یک بار فرو ریخت و از نو ساخت، اما همدستی امریکائی‌ها با جنگ‌سالاران مجاهد که اندیشه‌ای جز افزایش قدرت خود نداشتند، این کشور را به غرقاب فساد همه‌گیر و مرمی کشاند. در این سال‌ها موسیقی جنگ همواره در حال نواختن بود و زمان پخش معینی نداشت. روز و شب، همیشه سهم طالبان در این ارکستر به سان ضربه‌دهلی بود که ریتم ضربان قلب مردم قندهار را معین می‌کرد. قلب‌ها از وحشت می‌تپیدند، روز و شب، همیشه زندگی در آنجا دشوار بود. گورستان‌ها هر سال بزرگ و بزرگ‌تر شدند. بچه‌ها هنگام شنیدن صدای بالگردها، از ترس می‌گریستند. زنان جرأت رفتن به مزارع را نداشتند. افغان‌ها می‌ترسیدند. روز و شب، همیشه.

ینسن می‌نویسد: «شالوده زندگی افغان‌ها بر ترس استوار است. کودکان در راه مدرسه می‌ترسند. زنان می‌ترسند، چه آنها که در خانه منتظرند و چه آنها که مجبورند به تنهایی از خانه بیرون بزنند. ترس همراه مردان و پسران جوانی است که مانند فراری‌ها در میدان جنگ به حال خود رها شده‌اند. ... افغان‌ها تجسم وحشت زندانیان محکوم به زندان ابند. من در این کشور مهمانم اما مثل همه شهروندان می‌ترسم، ترسم از این است که از اینجا زنده بیرون نیایم.» (ینسن و هامر، ص ۷۰ و ۱۰۰ و ۱۶۰)

این نمای فشرده و تکان‌دهنده‌ای است از آنچه بمباران «دمکراسی» و «مبارزه با تروریسم» امپریالیسم امریکا و متحدین ناتوئی آن برای بیش از ۳۰ میلیون مردم رنج‌دیده افغانستان بر جای گذاشته‌اند.

منابع :

۱. بنی یعقوب، ژیللا. افسوس برای نرگس‌های افغانستان. سفر به نیمروز، کابل، دره پنجشیر و هرات. تهران. انتشارات کویر، چاپ چهارم، ۱۳۹۶.
 ۲. ینسن، کارستن و هامر، آندرس. جنگ بی‌پایان. ترجمه رشید طاهری. تهران. نشر ماهریس. ۱۳۹۸.
- دانش و امید، شماره ۸، آبان ۱۴۰۰

افزوده:

ایکاش نویسنده دراک و مدقق نکته سنج خانم "طلیعه حسنی" به آن اسنادی نیز دست می‌یافتند که نقش طیف گسترده روشنفکران انقیاد طلب و خابنی چون "لطیف پدram" را نیز با به رسمیت شناختن دولت دست‌نشانده و در نتیجه قانونی دانستن اشغال آشکار می‌ساخت. روشنفکران خابنی که به مثابه پیشقراولان تجاوز و اشغال امپریالیستی، بیشتر و زود

تر از همه رنگ سبز دالر چشمان آنها را خیره ساخته، با پذیرش حاکمیت برخاسته از اشغال و آرایش نهاد های حاکمیت مستعمراتی، دست نشانده و پوشالی، میدان مبارزه ضد امپریالیستی را دو دسته تقدیم از گور برخاستگان تاریخ، یعنی طالب نمودند.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"